

هو العليم

انواع جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای سوء

مبانی اسلام - جلسه ۲۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على سيدنا و نبيينا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرَةٍ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^١

نوع اول جعل : جعل حديث دروغين

بزرگ‌ترین مصیبتی که بر سر اسلام و همین‌طور سایر ادیان الهی آمده است، مسئله جعل و تحریف است. مسئله جعل بر دو قسم است:

قسم اول: جعل ظاهری است؛ یعنی شخصی یک روایت و خبری را به دروغ، به امام علیه السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهد و به واسطه این عمل، حکمی از احکام الهی تغییر پیدا می‌کند، حکمی می‌رود و حکم دیگری جایگزین آن می‌شود.

نوع دوم جعل : کتمان احادیث و حقایق

قسم دوم: جعل بالملازمه است؛ یعنی انسان روایتی را که امام یا پیغمبر اکرم بیان کرده‌اند، عمداً کتمان کند. گرچه این به معنای جعل اصطلاحی نیست، اما همان حکم جعل بر این عمل هم مترتب است. چه بسا ممکن است به واسطه کتمان یک حدیث یا روایت یا خبر یا قضیه تاریخی، حکمی از بین برود و حکم جدیدی جایگزین حکم ما أنزل الله شود؛ چون این خبر متضمن بیان حکمی از احکام الهی و یا متضمن اعتقادی از اعتقادات معارف حقه شیعه است، بنابراین خلاف ما أنزل الله جایگزین ما أنزل الله خواهد شد. این هم از اقسام

١ سوره أنعام (٦) آیه ٦٨ مهر تابان، ص ١٤٥:

«و چون ببینی کسانی را که در آیات ما خوض می‌کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء می‌پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها هم‌نشین مشو! به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بردارند و در مطلب دیگری خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت و با آنان هم‌نشین شدی و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرد آنکه متنبه شدی و متذکر گردیدی، دیگر بعد از این تذکر، با گروه ستم‌پیشگان منشین!»

جعل است؛ جعل یک حکم به جای حکم دیگر به واسطه کتمان و به واسطه بیان نکردن.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۱

«آن کسانی که به خاطر آراء و أهواء دنیویّه خود، اخبار و احادیث و هدایت‌ها و بیناتی را که ما در کتاب فرو فرستاده‌ایم، کتمان کرده‌اند و برای مردم بیان نمی‌کنند، اینان افرادی هستند که خدا آنها را لعنت می‌کند و لاعنون (فرشتگان و ملائکه مقرب) نیز آنها را لعنت خواهند کرد.»

لذا مسئله کتمان حدیث، هم‌دوش و هم‌گام با جعل حدیث و انتساب یک خبر به پیغمبر اکرم یا امام، وزر و وبال و عاقبت بدی دارد و تبعاتی که بر جعل حدیث مترتب است، بر کتمان حدیث نیز بار می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

مَنْ سَأَلَ عَنِ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكْتَمَهُ، أَلْجَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾.^۲

«هر کسی که در مسئله‌ای مسئول واقع شود و مطلبی از او سؤال بکنند، درحالی‌که مسئله را می‌داند و از عهده جوابش برمی‌آید، ولی به خاطر آراء و أهواء و مصالح دنیوی بیان نکند (مثلاً آمده‌اند و از او یک سؤال شرعی می‌کنند، می‌بیند اگر جواب این سؤال شرعی را بدهد به مصلحت او صدمه می‌خورد، به مصالح دنیوی‌اش صدمه می‌خورد، منفعت دنیوی از او فوت می‌شود، لذا سؤال را جواب نمی‌دهد یا دو پهلو جواب می‌دهد؛ و بر این اساس، خلاف ما أنزل الله برای آن فرد بیان و روشن می‌شود) [لجامی از آتش بر دهان او زده خواهد شد و این است معنای گفتار خداوند متعال که می‌گوید]: پروردگار متعال و ملائکه این شخص را مورد لعنت خودشان قرار می‌دهند.»

این مسئله مربوط به کتمان است.

نوع سوّم جعل: تأویل و توجیه غیر موجه احادیث و حقایق دین

قسم سوّم: مسئله بسیار دقیق و ظریفی که در اینجا مطرح است و بحث جعل به آن تعلق می‌گیرد، مسئله توجیه و تأویل غیرموجه است. در مسئله جعل حدیث، دست خیلی از افراد بسته است و بالأخره مسئله و قضایا روشن می‌شود و ممکن است آبروی شخص برود؛ همچون قضیه‌ای که دیروز عرض شد^۳ که آبروی آن بنده خدا رفت؛ چون طرف وی شخص عالمی بود و جعلی بودن شجره‌نامه برایش مشخص بود. لذا افراد رند و زیرک هیچ‌گاه دست به جعل بالمطابقه حدیث نمی‌زنند؛ روش اینها این است که روایتی را که دارای وجوه

۱۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹.

۲۲ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳ رجوع شود به ص ۷۹.

مختلفی است، أخذ می کنند و حمل بر مواردِ مصلحت خودشان می کنند.

تأویلات و توجیهاات ناصواب برخی غیر مطلعین نسبت به روایت «تکثیر اولاد»

مثلاً ظاهر روایت را که تا به حال حجّیت دارد، به صورت غیر ظاهر ارائه می کنند و مضمون خبر و حدیث را به نحوی تأویل می کنند که مطابق با آرائشان

از آب دربیاید. و اگر هم نتوانستند این کار را انجام بدهند و دلالت خبر و روایت به نحوی بود که قابل شک و شبهه نبود، [سندیّت آن را مورد تردید قرار می دهند]؛ همچون روایتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا، فَبَاتِي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ؛^۱

«ای امّت من، نکاح و ازدواج کنید و فرزندان به وجود بیاورید و فرزندان خود را تکثیر و زیاد کنید که من به شما به واسطه تکثیر اولاد امّت بر سایر امّم و ادیان الهی، مباحات و افتخار می کنم و فخر می فروشم، ولو به آن بیچّه سقطی که از شما به وجود آمده است!»

مغزهای پوچ آنان که فقط فرمول یاد گرفته است، معنای این روایت را نمی فهمد که چطور یک فرزند سقط شده در عالم برزخ به واسطه تربیت مربیان الهی تربیت می شود و به کمال و جودی خود می رسد؛^۲ اینها این

^۱ جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

^۲ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۵۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۱۳:

«در کتاب *أمالی* شیخ صدوق، ضمن روایت طویلی که درباره معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان می کند، با سند متصل خود از عبدالرحمن بن غنم، این فقره را ذکر می کند که:

قال: لما أُسرى بالنبي صلى الله عليه وآله مرّ على شيخ قاعد تحت شجرة و حوله أطفال، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من هذا الشيخ يا جبرئيل؟» فقال: «هذا أبوك إبراهيم عليه السلام.» قال: «فما هؤلاء الأطفال حوله؟» قال: «هؤلاء أطفال المؤمنين حوله يغذوهم!»

می گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: ای جبرئیل، این پیرمرد کیست؟ جبرائیل گفت: این شیخ، پدر تو ابراهیم است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: این اطفال در اطراف او کیان اند؟ جبرائیل گفت: اینها

اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم به آنها غذا می دهد!»

مجلسی - رضوان الله علیه - روایت کرده است از تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابوبصیر، از حضرت امام صادق علیه السلام:

قال: «إن أطفال شيعتنا من المؤمنين تربيتهم فاطمة عليها السلام.»

«حضرت فرمودند: به درستی که اطفال شیعیان ما را از مؤمنین، حضرت فاطمه سلام الله علیها تربیت

می کند.»

مطالب را نمی‌فهمند! اینها بین فرزند انسان با بچه حیوانات فرقی نمی‌گذارند؛ لذا چون نمی‌توانند این روایات را از معنای مطابقی برگردانند و بر طبق خواست و میل خویش تأویل و توجیه کنند، از سندیت آن دست برمی‌دارند و سندیت و حجیت این روایات را مورد تردید و سؤال قرار می‌دهند، و بلکه اگر به قدر یک یا دو کلاس بهتر درس خوانده باشند، در خود دلالت حدیث نیز خدشه وارد می‌کنند؛ درحالی‌که این حدیث حدیثی است که شیعه و سنی آن را نقل کرده است،^۱ و احادیثی از این قبیل بسیار است.^۲

این می‌شود توجیه و تأویل و جعل! جعل یک روایت یعنی شما خبر و مفاد کلامی را به امام علیه السلام نسبت دهید که روح آن امام هم از آن، خبر نداشته باشد!

اگر پیغمبر اکرم در این زمان، حاضر شود و ما از ایشان بپرسیم: آیا شما این روایت را فرموده‌اید یا خیر؟ می‌فرمایند: بله، من این روایت را گفته‌ام. بپرسیم: آیا منظور شما از تکثیر همین تکثیر ظاهر است، یا به عبارت آقایان، باید به کیفیت پرداخت؟ می‌گویند: نه خیر! مگر من زبان نداشتم که بگویم به کیفیت باید پرداخته شود! بیست و سه سال در میان مردم بودم، آیا یک مرتبه گفتم که تکثیر نکنید مگر اینکه در محیط مساعد و امثال ذلک باشد؟! این می‌شود جعل؛ جعل یعنی مطلبی را به پیغمبر نسبت بدهیم که پیغمبر این مطلب را نفرموده است و می‌گوید: از این حرف بیزارم!

چون نمی‌توانند جعل کنند، لذا در مفاد حدیث دست می‌برند که منظور از این روایت، این است و منظور از آن روایت، چنین است! مگر تو منظور پیغمبر را فهمیده‌ای؟! مگر تو به جای پیغمبر نشسته‌ای؟! مگر خود پیغمبر نمی‌توانست منظورش را بیان کند؟! تو آمده‌ای و کیل زبان پیغمبر شده‌ای!؟

تحریف قضیه غدیر به وسیله تأویلات و توجیها نادرست

بعضی از علمای اهل سنت این مطلب را بیان می‌کنند و به علمای اهل تسنن گوشزد می‌کنند و می‌گویند: چرا سعی و تلاش شما در مقام انکار واقعه غدیر است؟! واقعه غدیر یک واقعه تاریخی است و جای انکار ندارد، بیابید مسائل و مطالب آن واقعه را تأویل و توجیه کنید؛ اینکه راحت‌تر است! توجیه کنید که منظور از «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» دوست است: «ای مردم، هر کسی که من دوست او هستم، این علی نیز دوست او است!» مسئله تمام می‌شود و دیگر نه خلافت و زعامت و نه حکومت و امامتی ثابت می‌شود.^۳

^۱ کتاب الأم، شافعی، ج ۵، ص ۱۵۴؛ معرفة السنن والآثار، بیهقی، ج ۵، ص ۲۲۰؛ تفسیر الرازی، ج ۵، ص ۱۱۸؛ ج ۳۲، ص ۱۲۷؛ جواهر العقود، منهایجی، ج ۲، ص ۳ و ۴۶ و ۴۸.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد، و نهی از عذوبت و عقیم بودن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۸۵.

^۳ تطهیر الجنان و اللسان، ص ۹۴.

بعد از طبری همه این کار را انجام داده‌اند، منتها از آنجایی که اینها آدم‌های خیلی بی‌سوادی هستند، این نکته را فراموش کرده‌اند که بر فرض که این روایت را به معنای دوست بگیریم، باز حجت علیه آنها تمام است؛ زیرا پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.» بنابر نقل خود آنها، پس از بیان این عبارت است که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟^۱ آیا من از خود شما به شما نزدیک‌تر نیستم؟!» اگر شما این اولویت را به معنای حبّ و محبّت و دوستی بدانید، ما قبول می‌کنیم که پیغمبر می‌فرماید: «آیا من از شما به شما محبوب‌تر نیستم؟!» و ما در جواب می‌گوییم: بله، یا رسول‌الله! پس پیغمبر که می‌فرماید: «نفس و جان من از نفس و جان شما به شما محبوب‌تر است!» یعنی شما به هر مقدار که حبّ به ذات و حبّ به نفس و حبّ به خودتان و بقا و دوام خود دارید، باید بیش از آن مقدار، حبّ به من و بقا و خواست من داشته باشید؛ چون حبّ به ذات، ملزوم حبّ به لوازم ذات است.

من که عملی را انجام می‌دهم و فعلی را بر طبق مصلحت خود انجام می‌دهم، به این جهت است که ملزوم این قضیه، حبّ به ذات من است؛ یعنی چون من خود و مصلحت خود و بقای خودم را می‌خواهم، لذا در صدد جلب منافع برای بقای خود و دفع مضار از بقای خود، حرکت می‌کنم. بنابراین اگر من کسی را واقعاً بیش از خودم دوست داشته باشم و محبوب‌تر از خود من باشم، در صورت تعارض بین دو عمل که یکی برای بقای خود و دیگری برای بقای آن محبوب است و یکی به جهت مصالح خود و دیگری به جهت مصالح آن محبوب است، آن افعال و اعمالی که بر طبق مصالح محبوب است، بر مصالح خود مقدم می‌دارم!

حالا که «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!» یعنی: «آیا من از شما به شما محبوب‌تر نیستم؟!» و آنها هم گفتند: «بله، تو از خود ما به ما نزدیک‌تر و محبوب‌تر هستی!» یعنی: در تعارض عملی که تو بخواهی و عملی که ما بخواهیم، باید عمل مورد نظر تو بر عمل مورد نظر ما مقدم شود، پس «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ!» یعنی: «هر کسی که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست!»

قضیه هیچ فرقی نمی‌کند و مآل و نتیجه یکی است، چه ما اولویت را اولویت به معنای تقرّب و ولایت بدانیم یا به معنای محبّت بدانیم؛ زیرا محبّت ذات به ذات، متأخّر از محبّت ذات پیغمبر به ذات ما است، و وقتی که تأخّر این قضیه ثابت شد، پس اعمال و کرداری هم که لازمه محبّت به ذات است، از افعال و اعمالی که به دستور و به خواست آن محبوب انجام می‌گیرد، متأخّر واقع می‌شود.

منتها این آقا این را نمی‌فهمید؛ لذا گفتند: چرا بیاییم این واقعه را از بین ببریم؟! چرا این قضیه تاریخی را انکار کنیم که فردا بگویند: این مدرک‌اش است! می‌آییم کار راحت‌تری انجام می‌دهیم و کلام پیغمبر را از

^۱ جهت اطلاع بر مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶۶ - ۱۸۵.

حجّیت می‌اندازیم و آن را برخلاف منظور ایشان برای مردم توضیح می‌دهیم؛ خیلی کار راحت و آسانی است و کسی هم نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد که شما به چه دلیل از این روایت، این معنا را قصد می‌کنید؟! زیرا گوییم: ما بر طبق ظهورات و بینش خودمان عمل می‌کنیم؛ ما که در زمان پیغمبر نبوده‌ایم تا از حضرت سؤال کنیم که منظورتان از «**تَنَاقُحُوا تَنَاسُلُوا**» چیست؟ ما بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم و از کلام پیغمبر این معنا را می‌فهمیم، و کسی هم نمی‌تواند حرفی بزند!

خطرات توجیه و تأویل احادیث توسط علمای دست‌نشانده استعمار

توجیه ظریف و تأویل دقیق، می‌تواند از هزار جعل حدیث و هزار خدشه در سند و حجّیت حدیث، بسیار کارسازتر باشد! می‌گویند: گرچه پیغمبر این را فرموده‌اند ولی منظور پیغمبر فلان است! در این شرایط و در این زمان، ما باید بتوانیم فرزندان را تربیت کنیم؛ ما نمی‌توانیم قاچاقچی داشته باشیم، ما نمی‌توانیم افراد اُمّلی در جامعه داشته باشیم!

[چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب] *** چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا^۱
دزد کیست؟ آیا دزد فقط آن کسی است که از دیوار بالا برود و ده هزار تومان یا بیست هزار تومان بدزدد؟! آیا دزد فقط آن کسی است که تمام سرمایه یک مملکت را بدزدد؟! یا آن کسی دزد است که دین مردم را بدزدد؟ کدام یک دزد است؟! دزد آن کسی است که شرف مردم را بدزدد!

افرادی آمدند و این کار را انجام دادند؛ لذا دستگاه استعمار برای نفوذ در فرهنگ مردم به عده‌ای از علما نیاز داشته، دارد و خواهد داشت تا بتواند از آن مبانی و مسائل و روایات و اخبار و کلمات، و خلاصه آن مسائلی که در روایات ما می‌تواند از باب متشابهات قرآنی و کلام ذی‌وجوه باشد، علیه کیان اسلام و دیانت مسلمین استفاده کند. کار مشکلی هم نیست، فقط یک مقدار سواد می‌خواهد.

مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی که از مراجع بزرگ بود، می‌فرمود:

شما هر مسئله‌ای را به دست من بدهید، من می‌توانم نفیاً و اثباتاً برایش دلیل اقامه کنم!

تأثیر قدرت بیان در تغییر احکام و توجیه روایات

کسی که بر ادله مطلع باشد و مقداری تضلع و جولان فکری داشته باشد، کاملاً می‌تواند مطلبی را بر طبق آراء خود تغییر دهد.

از مرحوم إشراقی بزرگ، آن سخنور نامی که به او خدای سخن می‌گفتند، نقل است که چند شب درباره یک شعر اَلْفِیة ابن مالک صحبت می‌کرد:

^۱ دیوان حکیم سنائی غزنوی، ص ۶۱.

و الاسم منه مُعَرَّبٌ و مَبْنِيٌّ *** لِشَيْهِ مِنَ الحُرُوفِ مُدْنِيٌّ^۱

ده شب درباره این بیت شعر صحبت می‌کرد و چنان زبردست بود که مسائل سیاسی، اخلاقی و اجتماعی را از همین یک شعر نحوی اَلْفِيَّةُ ابن مالک استخراج می‌کرد! واقعاً عجیب است که بدون اینکه از قضیه خارج شود، صحبت می‌کرد! «و اِنَّ مِنَ البَيَانِ لَسِحْرًا!»^۲

یکی از هم‌بحثی‌هایم برای من تعریف کرد:

در زمان حیات پدرم، روزی مرحوم اِشْرَاقِي وارد منزل ما شد. در جلوی ایشان سماور و چایی و یک قوری و چندتا استکان و نعلبکی بود؛ صحبت از این شد که چطور انسان یک مطلب را تقریر و بیان نماید، مرحوم اِشْرَاقِي به پدر ما رو کرد و گفت:

«اگر من بخواهم می‌توانم ده جلسه پشت سرهم راجع به این سماور و قوری و استکان صحبت کنم، بدون اینکه یک کلمه از این سه محور خارج بشوم!»

«و اِنَّ مِنَ البَيَانِ لَسِحْرًا!» این قدرت بیان است، این قدرت قلم است، این جولان ذهنی است! اینکه

کاری ندارد و ما هم می‌توانیم یک چنین توجیهاتی بکنیم، شاید از شما هم بهتر بتوانیم توجیه کنیم، اما فردایی هم وجود دارد و فکر آن موقع نمی‌گذارد! و الا راه توجیه باز است، ولی آخرش چه سود و چه فایده‌ای دارد؟! انسان از آن مقام بزرگ و مقام منبع و انسانیت، خود را به این حُطام دنیوی نازل کند، برای اینکه به او بگویند حضرت آقای فلان؟! یا برای اینکه او را با سلام و صلوات بیاورند و ببرند؟! یا برای اینکه اسمش در این طرف و آن طرف مطرح باشد؟! تمام اینها برای دنیا است؛ آیا واقعاً دو روز زندگی در این دنیا ارزش دارد که ما این کارها را انجام بدهیم؟!

مسئولیت افراد در قبال ایثار و جانفشانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام

چه کسی باید جواب پیغمبر را بدهد، و جواب ائمه را چه باید داد؟! من به این مسئله خیلی فکر می‌کردم و خیلی فکر می‌کنم که واقعاً اگر ائمه علیهم السلام، مثلاً امام حسین علیه السلام در روز قیامت بیاید و در صحرای محشر بایستد و بگوید: «من در راه خدا و در راه برقراری دین، این مصائب به سرم آمد و حاضر شدم علی اکبرم را بدهم، عباسم را بدهم، علی اصغرم را بدهم، زن و بچه من به آن صورت دربه در شوند، و آن وقت شما با روایات ما این طور می‌کنید!» چه جوابی داریم بدهیم؟! بسیار جای تأسف است! آخر ای بی دین، آیا تو

^۱ الألفية في النحو، ابن مالک، ص ۴.

^۲ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲.

«بعضی از انواع سخن، چنان در افاده معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می‌توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

واقعاً نمی‌دانی که منظور امام این نیست و این طور معنا می‌کنی؟!

استدراج از حقیقت و گرفتاری در مجاز

دلا تا کی در این چرخ^۱ مجازی *** کنی مانند طفلان خاک‌بازی

تویی آن دست‌پرور مرغ‌چالاک^۲ *** که بودت آشیان بیرون از این خاک

آن انسانی که واقعاً باید به کجاها حرکت کند و **(نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)**^۳

است و باید حرکت کند و به عالم قدس برود، خود را در این چیزها گرفتار کند؛ ای وای! واقعاً خنده‌دار

است! در این جنگل همه‌گونه افرادی پیدا می‌شوند!

چرا ز آن آشیان بیگانه گشتی *** چو دونان، جغد این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک *** بپر تا کنگر ایوان افلاک

همه دور شباروزی گرفته *** به مقصد راه فیروزی گرفته^۴

ما این حرف‌ها را برای خودمان و برای این جمع می‌زنیم تا حواسمان جمع باشد، و الا کار از این حرف‌ها

گذشته است!

استدراج واقعاً یکی از بزرگ‌ترین خطرات، و یا می‌توان گفت: بالاترین خطری است که سعادت انسان

را تهدید می‌کند! خیلی از افراد وقتی می‌خواهند بیایند، در ابتدا دارای افکار دیگری هستند ولی بعداً کم‌کم

[تغییر می‌کنند].

روش‌های استعمار و رژیم‌های ظالم در استفاده از علمای سوء برای توجیه قضایای باطل

خود

دستگاه استعمار برای پیاده کردن فرهنگ خود، به افراد موجّه و وجیه‌المملّای نیاز دارد که در جامعه بیایند

و توجیه کنند؛ و الا نمی‌تواند فرهنگ و اهدافش را پیاده کند.

یک وقت حکومت استعماری با توپ و تانک، ملّتی را به زیر سُخره و سیطره خود قرار می‌دهد و نفّس‌ها

را می‌بُرد؛ این قضیه تنها برای مدّتی - نه به صورت دائمی - می‌تواند ادامه پیدا کند؛ اما اگر از میان خود این افراد

و با توجّه به روحيّات و عقائد و مبانی خود اینها، افراد موجّهی بیایند، دیگر تمام آن توپ و تانک و گلوله کنار

می‌رود و با دست خودشان اضمحلال خویش را تثبیت می‌کنند و بقای خود را از بین می‌برند.

^۱ خ ل: کاخ.

^۲ خ ل: گستاخ.

^۳ سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹ ترجمه: «من از روح خودم در او دمیدم.» (محقّق)

^۴ مثنوی هفت اورنگ، جامی.

روش استعمار این گونه است و کارش را به این نحو انجام می دهد؛ الآن مسائل سابق، دیگر گذشته است و آن نحوه هیمنه و سیطره بر جهان فراموش شده است و روش های جدید و نوینی برای به زیر یوق کشیدن ملل مستضعف و ملل محروم در پیش سیاستمداران خارجی مطرح است.

در رژیم گذشته، مردم از قضایا و حوادثی که دوروبر رژیم شاهنشاهی در جریان بود، اطلاع داشتند و وضع اعلیٰ حضرت و همه اطرافیانش برای آنها روشن بود، ولی آنها برای اینکه بتوانند مردم را در يك وضعیت آرام و موقعیت بی طرفانه و چه بسا خوش بینانه نگه دارند، در میان افراد و دارودسته خود، افرادی وجیه المله را می گماشتند و با تشکیل مجالس و رجوع علمای بی دین به آنها، مسئله سلطنت و نظام شاهنشاهی را برای مردم توجیه می کردند! امثال کاتوزیانها و افرادی که از نظر توجیه ملی در موقعیت مناسبی قرار داشتند، بالاترین خیانت را به اسلام و مسلمین انجام می دادند؛^۱ و بعضی از علما و آخوندهای بی دین طهران با رجوع به منازل اینها و درپوزگی به پیشگاه خادمان اعلیٰ حضرت، بالاترین خیانت را به شعائر اسلامی و به مبانی تشیع وارد می کردند! اینها همانهایی بودند که با توجیهاات غیر وجیه و با توجیه حفظ نظام فعلی، به خواستها و امیال دنیایی خود، جامه شرعی می پوشاندند! «أَمِینُ الْخَائِنِ خَائِنٌ!»

آیا اگر این افراد نبودند، نظر مردم نسبت به نظام شاهنشاهی همان نظر با وجود اینها بود؟! آیا مردم در آن زمان نمی گفتند: این نظام، نظامی است که چنین افراد موجهی در میان آن، مشغول به خدمت خلق و برآوردن حاجات مردم هستند؟! چه کسی باعث این تفکر مردم می شد؟ این موجهین نظام باعث می شدند تا اینکه مردم نتوانند آن صلابت و حدت و دفاع متین را در برابر نقشه های استعمار، عملی کنند و این مسئله سبب می شد تا چشم و گوش مردم بسته باشد.

فریب دادن مردم با استفاده از افراد موجه و ظاهر الصلاح

یکی از اقوام ما نقل می کرد:

ارتشبد اویسی (همان جلاذ معروف که در هفده شهریور، جریان آن روز جمعه را به وجود آورد) من را برای مسئولیت به یکی از استانها فرستاد. من گفتم: من را که می شناسی، من آدم نمازخوانی هستم، آدم روزه گیری هستم، شراب نمی خورم و به آلات غیر شرعیه کاری ندارم؛ تو که من را به آنجا می فرستی، من از خوردن شراب در باشگاهها و مجالس عمومی ممانعت به عمل می آورم و مردم و سربازها و افسران را به مسجد می کشانم!

اویسی در جواب گفت: «ما تو را برای این کار می فرستیم تا این اعمال را انجام بدهی! ما عمداً تو را به

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۰۵.

آنجا می فرستیم!»

قضیه این است؛ مسئله خیلی دقیق است! وقتی که این شخص در آنجا با یکی از سرلشگرانی که رتبه بسیار بالاتری از او داشت، درگیر می شود، آن کسی که در دادگاه از وی حمایت می کند و نمی گذارد کار آن سرلشگر بهائی پیش برود، همین جناب آقای اویسی بود.

اینها افرادی بودند که آن نظام را برقرار می کردند؛ آمریکا و انگلیس برای اینکه حکومت خود را در ایران برقرار کنند، این مهره های نمازخوان و روزه گیر و حج برو را روی کار می آوردند!

من در یکی از همین پرونده های انقلاب دیدم که می خواستند یک نفر را اعدام کنند، او در دادگاه گفته بود: «من حج رفته ام، من این کار خوب را انجام داده ام!» آن شخص می گوید: «چه می گویی که حج انجام داده ام؟! فلان سرلشگر هجده بار به حج مشرف شده است و نماز شبش ترک نمی شده است، درحالی که یکی از عوامل کشتار مردم همین جناب بوده است!» آنها این افراد را داشتند!

لذا با توجه به این نکته می توانیم به این مسئله برسیم که گناه و زور و وبالی که متوجه این افراد است، از وبال و ذنب آن افرادی که مستقیماً در جریان هستند به مراتب بیشتر است! گناه توجیه کننده، خیلی بیشتر از گناه آن کسی است که دخالت مستقیم دارد! موجهین آن کسانی هستند که توجیه می کنند! و برای این مسئله از میان علما و آخوندها افرادی پیدا می شوند که این مسائل و روایاتی را که مثلاً از پیامبر اکرم در مورد ازدیاد نسل وارد شده است، با عباراتی از قبیل اینکه: «این روایات مربوط به این زمان نبوده است» یا «منظور پیغمبر این نبوده است»، توجیه می کنند.

حکایتی در باب مکر ظالمان با سوء استفاده از علمای دنیا طلب

حضرت علامه آیه الله والد - دام ظلّه - نقل می کردند:

مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - می فرمودند: «موقعی که ما در نجف بودیم، یک هم بحث داشتیم که بسیار مرد خوش فهم و سریع الإنتقالی بود. دوران تحصیل را تمام کرد و به درجه اجتهاد و اخذ مدارک رسید، و بعد به شاهرود که منزلشان در آنجا بود، برگشت. از وقتی که وارد آنجا شد، دیگر حاکم علی الإطلاق دینی شهر بود و من کم و بیش از حالات و روایات او مطلع می شدم که مرجع مبسوط الید و حاکم مقتدر شرعی شاهرود و آن منطقه شده است.

مدت ها از این زمان و از این جریان گذشت. یک روز گرم تابستانی بود و من در بالاخانه منزل نشسته بودم که یک مرتبه دیدم در می زنند و یکی از فرزندانم آمد و گفت: «یک شخص ریش تراش کراواتی با کلاه شاپویی و یک عصا آمده است و می پرسد: اینجا منزل حاج سید جمال گلپایگانی است؟ گفتم: بله. گفت: با ایشان کار دارم و می خواهم ایشان را زیارت کنم!» گفتم: بگوئید: بالا بیاید!

در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد؛ به او گفتم: شما کیستید؟ گفت: «آیا

مرا نمی شناسید؟! گفت: نه خیر! گفت: «من فلانی، هم بحثی شما هستم!» تا من این حرف را شنیدم گفتم: **فَبَيِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ!**^۱ این چه قیافه و سیاهی است که برای خود ساخته‌ای؟! آمد نشست و مشغول صحبت شد. از او پرسیدم: چرا این طوری شده‌ای؟ گفت: «آن موقعی که ما به شاهرود رفتیم و مشغول رتق و فتق امور شدیم، حاکم هر حکمی که می‌خواست برخلاف اسلام بکند، ممانعت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم. از این قضیه گذشت، کم‌کم دیدیم آن افرادی که در اطراف ما بودند کم شدند؛ اینها مشغول شدند و آن اطرافیان را یکی یکی گرفتند! مدتی از این قضیه گذشت، روزی حاکم ما را به منزلش دعوت کرد؛ رفتیم و دیدیم سفره‌ای خیلی مفصل و عجیب به افتخار جناب حجّة الإسلام فخر الأعلام آیه الله شیخ فلان کذایی، انداخته‌اند.»

آیه الله بود؛ شوخی نیست! هم بحث آقا سید جمال الدین گلپایگانی بود و طلبه عادی نبود! جریانش مفصل است، من خیلی به طور خلاصه نقل می‌کنم تا بفهمیم و متوجه باشیم که این مطالبی را که به ما می‌گویند، شوخی نیست؛ اینها قضایایی واقعی است تا موقعیت خودمان را باز ببایم!

«می‌گفت: «سفره انداختند؛ وقتی که سفره را برچیدند، خادمان و ندیمان آمدند، دیدم آهسته باهم صحبت می‌کنند و اشاره می‌کنند که آیا بیاوریم یا نیاوریم چون آقا تشریف دارند؟! گفت: قضیه چیست؟ بیاوریم یا نیاوریم چیست؟! و اینکه آقا تشریف دارند خوب نیست و بد است، یعنی چه؟! یکی گفت: آقا اینها می‌خواهند چند گیلاس (لیوان) [شراب میل کنند! عادت دارند بعد از غذا حتماً شراب بنوشند! ما از شنیدن این حرف برآشتیم و با ناراحتی و غضب مجلس را ترک کردیم!]

مدتی گذشت، تا اینکه یک پیشکش شاهانه، سزاوار حضرت آیه الله، از طرف دربار برای ما آمد. دیدم نمی‌شود از آن گذشت؛ بالأخره قبول کردیم و گفتیم: بد نیست که گاهی انسان برای التیام و تألیف قلوب و برای مؤالفة و مؤانسه، اینها را انجام بدهد!

دو هفته بعد دوباره ما را دعوت کردند، همان مجلس و همان سفره و همان اوضاع؛ و وقتی که سفره برچیده شد، دوباره دیدیم اشاره و کنایه شروع شد، مثل مرتبه قبل. یکی گفت: آقا حالا اگر شما احتیاط می‌کنید، سرتان را پایین بیندازید و غمض عین بفرمایید!» می‌گفت: «ما هم سرمان را پایین انداختیم!»

حالا ما چه می‌دانیم در اطراف ما چه می‌گذرد؟! قاعده برائت را هم که در اینجا به خوبی می‌توان اجرا کرد، و **«ضَعْ أَمْرَ أُخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»**^۲ هم در اینجا وارد شده است، و به کار مردم هم نباید کاری داشته

^۱ ترجمه: «خدا صورتت را کریه و زشت گرداند!» (محقق)

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲:

«قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له: «ضَعْ أَمْرَ أُخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ؛

و لا تَظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أُخِيكَ سُوءًا و أنتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا!»

باشیم و هر کسی باید به کار خود باشد و تجسس در کار مردم هم صحیح نیست! این نکاتی که در لابه‌لای سخنانم عرض می‌کنم برای این است که بدانید چطور می‌آیند و از این فرمول‌ها استفاده می‌کنند: صحیح نیست آدم تجسس بکند!

«سرم‌ان را پایین انداختیم و بعد شراب آوردند و خوردند و جریان تمام شد و مجلس به پایان رسید.» خلاصه، در همان مجلس یا در مجلس بعد، خود جناب آیه الله العظمی هم جام شراب را سر کشید!! ایشان می‌گفت: «وقتی که من لیوان شراب را خوردم، احساس کردم تمام دین من یک‌مرتبه رفت و قضیه دیگر تمام شد! وقتی که دیدم این طور است عمامه را برداشتم، لباس پیغمبر را کنار گذاشتم و ریش را تراشیدم و الآن به این صورتی که می‌بینید درآمده‌ام.»^۱

و به عبارت دیگر: قبلاً از أعوان الظلمه بودم و الآن از أعيان الظلمه شده‌ام! البته این جمله، عبارت من است نه عبارت ایشان؛ ما باید در نقل کلام امانت را رعایت کنیم! می‌گوید: قبلاً از أعوان بودم و الآن هم دست و از أعيان ایشان شده‌ام.

اینها عبرت است! شیطان به این زودی دست از آدم بر نمی‌دارد! دیگر بقیه مسائل بماند، فقط این حکایت را به این خاطر نقل کردم که مدت‌ها از این جریان گذشته است؛ و الاً مسائل دیگری نیز هست و شاید از این بدتر هم باشد.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز *** و رنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست^۲

تأثیر ظاهر شرعی و چهره و جیه علمای سوء در شهید نمودن امام حسین علیه السلام

یزید برای کشتن امام حسین علیه السلام نمی‌تواند به قدره‌بند و ریش‌تراش اعتماد کند، چون می‌خواهد همین مردمی را که به مساجد می‌روند، به جنگ امام حسین بفرستد؛ لذا باید از یک طرف، یک امام جماعت و جیه و موجهی همچون عمر سعد را بفرستد و از طرف دیگر هم یکی مانند شریح قاضی بیاورد، و وقتی این دو با همدیگر ضمیمه می‌شوند، دیگر کار تمام است و دیگر امام حسین نمی‌تواند در مقابل اینها حرفی بزند! آیا خیال می‌کنید که عمر سعد یک آدم معمولی بود؟! نه خیر، عالم کوفه بود، پسر سعد و قاص بود، امام جماعت بود، مردم به او مراجعه می‌کردند و مسائل شرعی‌شان را از او می‌پرسیدند! کسی بود که این‌زیاد از تمام اهالی کوفه فقط انگشت روی او گذاشته بود؛ یعنی فردی بود که می‌توانست در مقابل امام حسین بایستد

ترجمه: «امر برادرت را بر نیکوترین وجه آن قرار بده، تا جایی که آن‌قدر شواهد و مطالب خلاف از او به تو برسد که بر تو غلبه نماید و نسبت به سخنی که از دهان برادرت خارج می‌گردد، اگر برایش محمل خوبی می‌یابی و می‌توانی آن را حمل بر خوبی و صحت کنی، گمان بد مبر.» (محقق)

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۱۵، تعلیقه ۱.

^۲ دیوان حافظ، پژمان، غزل ۸۴.

و موقعیت ظاهری و شکل و شمایلش او را در مقابل امام حسین قرار می‌داد. لذا آمد و پیش هم بُرد!

حضرت چند بار با او صحبت کردند، ولی هرچه با او صحبت کردند که:

اگر دنیا می‌خواهی من به تو دنیا می‌دهم؛ آن باغی که در مدینه دارم برای تو! اگر آخرت می‌خواهی [من تو را در روز قیامت شفاعت می‌کنم]! نمی‌تواند قبول کند؛ **﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾**^۲

واقعاً باید به خدا پناه ببریم که وضع و موقعیتمان به چنین وضعی در نیاید! کسی با آن‌همه مسئله و موقعیت، حاضر شود پسر پیغمبر را بکشد! حالا یک وقت به خاطر مسائلیش و اینکه قضیه را نگه دارد، حضرت را می‌گیرد و در زندان می‌اندازد و یا تبعید می‌کند؛ اما پناه به خدا، یک وقت اقدام به کشتن حضرت می‌کند، آن‌هم با یک چنین وضع و موقعیتی که خودش در ابتدا دستور تیراندازی می‌دهد و می‌گوید: «ای مردم، شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به خیام حسین بن علی تیر پرتاب کردم!»^۳

اخبار رسول خدا از شهادت امام حسین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

یک روز پیغمبر اکرم به منزل ما تشریف آوردند. فاطمه زهرا سلام الله علیها یک ظرف حریره برای آن حضرت درست کرد، ام‌ایمن هم یک ظرف شیر و یک ظرف خرما به رسم هدیه خدمت پیغمبر قرار داد. حضرت مشغول خوردن شدند و ما هم مشغول خوردن شدیم. حال ابتهاج عجیبی برای آن حضرت پیدا شد؛ آب طلبیدند و وضو گرفتند، بعد دست‌ها را به دعا برداشتند و رو به قبله شروع به دعا کردند. همین که مشغول دعا بودند یک مرتبه دیدیم که چهره آن حضرت متغیّر شد، حضرت سر را به روی زمین گذاشتند و مانند باران مشغول گریه شدند! وقتی که سر برداشتند هیبت آن حضرت اجازه نمی‌داد که ما سؤال کنیم. حسین، که در سن خردسالی بود، آمد و خود را در دامان پیغمبر انداخت و گفت: «ای پدر، چه چیزی باعث گریه شما شد؟!»

حضرت فرمودند:

«حالت بهجتی به من دست داد که در تمام عمرم چنین حالتی را به یاد ندارم! مشغول دعا شدم، در این موقع جبرئیل آمد و گفت: «ای رسول خدا، وقایع آینده را ببین که این مردم بر سر فرزندان تو چه می‌آورند!» دیدم تمام شما این طرف و آن طرف همه به روی زمین افتاده‌اید و در اطراف و اکناف پراکنده

^۱ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۶۴، با قدری اختلاف.

^۲ سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۲۷:

«شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته است، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده است و (آنها را از توجّه و روی آوردن به خدای تعالی غافل و ناآگاه گردانیده است).»

^۳ اللهوف، ص ۱۰۰.

شده‌اید؛ تو را دیدم که در کربلا با جمیع اهل بیت بر زمین افتاده‌ای، و دیگر نتوانستم طاقت بیاورم!

اجر و منزلت زائران حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام

سیدالشهدا علیه السلام عرض می‌کند:

«یا رسول الله، وقتی که این مردم ما را می‌کشند، چه کسانی ما را زیارت می‌کنند؟»

حضرت می‌فرماید: «**يَأْتُونَ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ يَزُورُونَكُمْ وَيُرِيدُونَ بِنَلِكِ بَرِيٍّ وَصِلَتِي**؛ عده‌ای از امت

من هستند که به زیارت شما می‌آیند و می‌خواهند به واسطه زیارت شما، به من تقرّب پیدا کنند.»

بعد، حضرت در اینجا می‌فرماید:

«آنها می‌آیند شما را زیارت می‌کنند، من هم این زیارت را پس می‌دهم؛ من نیز در روز قیامت به زیارت

آنها آمده و دست آنها را می‌گیرم و از آن مهلکه بیرون می‌برم و وارد بهشت می‌کنم!»^۱

حضرت می‌فرماید: هر دیدی یک باز دیدی دارد؛ آنها به دیدن شما می‌آیند و من هم در روز قیامت به

بازدید آنها می‌روم، بازدید من آن موقع و آنجا است! همان وقتی که **(يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ)**،^۲ **(يَوْمَ تَرَوْنَهَا**

تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ)؛^۳ «در وقتی که مادر از شدت احوال قیامت، فرزند شیرخوار خود را رها

می‌کند!» آن موقع به بازدید آنها می‌آیم و آنها را نجات می‌دهم!

ابیاتی در رثای امام حسین علیه السلام

و لن أنس سبط المصطفى و هو ظمئى *** يذاد عن الماء المباح و يحرم

و قد صرعت أنصاره و هو مفرد *** ينادى: الأيمن راحم يترحم؟

يموت عطاشاً آل بيت محمد *** ويشرب هذا الماء ترك و ديلم

ألسنا أولى القربى الذى أوجبت لنا *** مودتنا أئى الكتاب المحكم؟

«آیا ما همان افرادی نیستیم که خداوند متعال در قرآن کریم، مودت ما را فرض و واجب کرده است؟!»

^۱ کامل الزیارات، ص ۵۸.

^۲ سوره عبس (۸۰) آیه ۳۴ ترجمه:

«روزی که مرد از برادرش فرار می‌کند.» (محقق)

^۳ سوره حج (۲۲) آیه ۲.

^۴ ابیاتی از قصیده مرحوم شیخ مفلح الصیمیرترجمه:

(۱) فراموش نخواهم کرد سبط مصطفی را که تشنه‌کام بود و از آب مباح منع می‌شد و آب را بر او حرام کرده بودند.

(۲) یاران و انصارش به خاک افتاده بودند و او تنها و بی‌یار ندا می‌داد: «آیا رحم‌کننده‌ای نیست که ترحم نماید؟!»

(۳) آل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشنه جان می‌دهند درحالی که ترک و دیلم از این آب می‌نوشند.

(۴) آیا ما همان اولی القربی نیستیم که آیات محکم قرآن، مودت ما را واجب نموده است؟»

تکلم پیرمرد شامی با حضرت سجّاد علیه السّلام در کوچه‌های شام

اُسرا را در کوچه‌های شام به سمت دارالخلافة حرکت می‌دهند؛ امام سجّاد می‌فرماید:

پیرمردی آمد و هنگامی که ما را دید گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَرَاخَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ مِنْكُمْ؛

حمد خدایی که شما را کشت و بلاد و شهرها را از شما نجات داد و یزید را از شما راحت کرد!»

حضرت خطاب به او می‌فرماید:

یا شیخ، هل قرأت القرآن؟! [ای پیرمرد]، آیا قرآن خوانده‌ای؟

عرض می‌کند: «بلی!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟**^۱

:- «بلی، خوانده‌ام!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: **(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى)؟**^۲

:- «بلی، خوانده‌ام!»

آیا در قرآن خوانده‌ای: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟**^۳

:- «بلی؛ اما این آیات چه مناسبت و ارتباطی با شما دارد؟!»

ای شیخ، به خدا قسم ما همان اهل بیته هستیم که این آیات درباره آنها آمده است!

می‌گویند:

آن پیرمرد در این موقع عمامه خود را به زمین می‌زند و دست‌ها را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ قَتْلَةِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»^۴

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ!

^۱ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ رساله مودت، ص ۳۳:

«بگو ای پیغمبر: من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبت و مودت بنمایید!»

^۲ سوره انفال (۸) آیه ۴۱ امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۰:

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای خداوند و رسول خدا و ذوی القربای رسول خدا است.»

^۳ سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳ امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۰:

«این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما اهل بیت هرگونه پلیدی و رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت

واقعیه به نحو اتم و اکمل برساند!»

^۴ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۳؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۷؛ اللهوف، ص ۱۷۶؛ با قدری اختلاف در مصادر.